

آثار رأی داوری و موارد اعتراض به آن در حقوق موضوعه ایران

سامانتا جنابی قدس^۱

چکیده

رأی داور یا داوران در صورتی که مطابق موازین قانونی صادر شده باشد، برای طرفین دعوا و اشخاص که در تعیین داور، نقش داشته‌اند، لازم‌الاتباع است. زیرا با انعقاد قرارداد داوری، طرفین می‌پذیرند که اختلاف خود را به داوری و حکمیت اشخاص معینی واگذار نمایند. سؤالاتی که در مورد رأی داوری مطرح می‌شود این است که: داوری دارای چه آثاری است؟ آیا رأی داوری قابل اعتراض هست؟ در پاسخ به سوال اول، فرض بر این است که رأی داور همانند حکم دادگاه می‌تواند بعنوان دلیل امر مختوم و یک سند معتبر و لازم‌الاجرا مورد استناد واقع شود. فصل خصومت، تعیین نظم حقوقی جدید در رابطه طرفین، اعتبار امر مختوم و قابلیت استناد در مقابل اشخاص، از جمله آثار رأی داوری است. علاوه بر این، قطعی و لازم‌الاجرا بودن مهمترین ضمانت اجرای آرای داوری بشمار می‌رود. به بیان دیگر، رأی داور قابل رسیدگی مجدد نیست و دارای قدرت اجرایی است. در پاسخ به سوال دوم، همانطور که مشخص هست رأی داور باید واجد شرایطی باشد تا معتبر و قابلیت اجرایی داشته باشد وگرنه فاقد اثر قانونی و در واقع باطل و کان لم یکن تلقی می‌شود. از این رو اگر ضوابطی در رأی داور مورد لحاظ قرار نگرفته باشد، می‌توان به رأی داور اعتراض کرد و حتی ابطال آن را درخواست نمود.

واژگان کلیدی: رأی، داوری، آئین دادرسی، اعتراض، ابطال

^۱ کارشناسی ارشد حقوق خصوصی estacademic@gmail.com

مقدمه

داوری با اینکه از سابقه قابل توجهی برخوردار و در رویه قضایی نیز دعاوی مختلفی راجع به آن موجود بود، استقبال شایسته‌ای از آن به عمل نمی‌آمد؛ اما امروزه به نفع نظام قضایی است که در پی ترویج حل و فصل اختلافات خصوصی افراد در خارج از دادگستری برآید؛ صلح و سازش را مورد تشویق قرار دهد؛ توسل به میانجیگری را توصیه کند و یا اصحاب دعوا را ترغیب نماید تا خود، شخص یا اشخاصی را برای قضاوت تعیین نمایند تا با بررسی اختلافات افراد توسط قاضی یا قضات منتخب خودشان، رأی شایسته صادر شود و دادگستری تنها اجرائی این رأی را به عهده گیرد. طریق اخیر در نظام دادرسی به داوری اشتهار یافته است. محرمانه بودن داوری، اختیار اصحاب دعوا در تعیین داوران متخصص، تعیین هزینه‌ها و سرعت در رسیدگی در داوری موجب شده تا اصحاب دعوا نیز از این روش استقبال نمایند و روز به روز بر اهمیت و دایره استفاده از این نهاد افزوده شود. رأی داور یا داوران در صورتی که با رعایت اصول و موازین قانونی صادر شده باشد؛ اتباع است؛ زیرا با انعقاد قرارداد داوری طرفین می‌پذیرند حل و فصل اختلاف خود را به داوری و حکمیت اشخاص معینی واگذار کرده و داوری آنان را امثال نمایند. از سوی دیگر، داور و حکم، جانشین قاضی محکمه صالحه است که با توافق طرفین، اختیار یافته است به اختلافات رسیدگی و با رأی خود آن را فیصله دهد؛ از این رو اصل حاکمیت اراده و عبث و لغو نبودن توافق طرفین و عمل داور اقتضاء دارد که رأی صادره مانند آراء صادره محاکم دادگستری قاطع و لازم‌الاجراء باشد تا ثمره لازم از رأی صادره عاید گردد و بتوان داوری را جانشین رسیدگی قضایی تلقی نمود. آئین دادرسی مدنی هر چند ماده صریحی در این خصوص اشاره‌ای ننموده است. لکن از لحن ماده (۴۸۸) که تصریح دارد: «هرگاه محکوم علیه تا بیست روز بعد از ابلاغ، رأی داور را اجرا ننماید دادگاه ارجاع کننده دعوا به داوری و یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را وارد مکلف است به درخواست طرف ذینفع طبق رأی داور برگه اجرائی صادر کند». اجرائی رأی برابر مقررات قانونی می‌باشد؛ به خوبی استنباط می‌شود مقنن طرفین را ملزم به اجرائی مفاد رأی داور می‌داند و ضمانت اجرا عدم انجام چنین تعهد و التزامی، اجرائی رأی از طریق دادگاه است که به صراحت در ذیل ماده (۴۸۸) همان قانون تحت عنوان صدور برگ اجرائیه و پیگیری عملیات اجرائی مطابق قانون اجرائی احکام مدنی اشاره شده است. رأی داور نه تنها درباره طرفین اختلاف مؤثر بوده و آنان ملزم به پذیرفتن و اجرائی آن هستند، بلکه نسبت به وارد ثالث و مجلوب ثالث و قائم‌مقام طرفین اصلی و اشخاص اخیر نیز معتبر و لازم‌الاجراست؛ زیرا رأی صادره با عنایت به تراضی و توافق طرفین و اعطای اختیارات لازم برای حل و فصل اختلاف و به محض اتمام رسیدگی داوران و صدور حکم، مشخص کننده حق و تکلیف طرفین خواهد بود. از این رو با عنایت به اینکه قائم‌مقام نیز آراء همان حقوق و تکالیف اصیل می‌باشد، جانشین وی در اجرائی کلیه حقوق و تکالیف می‌گردد. ماده (۴۹۵) آ.د.م در این خصوص مقرر می‌دارد: «رأی داور فقط درباره طرفین دعوا و اشخاصی که دخالت و شرکت در

تعیین داور داشته‌اند و قائم‌مقام آنان معتبر است و نسبت به اشخاص دیگر تأثیری نخواهد داشت». چنین نتیجه گرفته می‌شود که اثر رأی داور نسبی است و بر ثالثی که مداخله و مشارکتی در خصوص داوری و تعیین داور نداشته باشد اثری ندارد. بنابراین رأی داوری دارای آثاری است که از جمله آنها اعتبار امر مختومه بر رأی داور، قاعده فراغ دادرسی در رأی داوری و اثر اعلامی رأی داوری می‌باشد. البته در خصوص رأی داوری فقط آثار آن قابل بررسی نبوده بلکه از موضوعات مهم دیگری که در مورد رأی داوری مطرح می‌شود؛ اعتراض به رأی داوری و درخواست ابطال آن می‌باشد که از جمله دلایل آن عبارت است از اینکه رأی صادره، مخالف با قوانین موجد حق باشد؛ داور نسبت به مطلبی که موضوع داوری نبوده و خارج از حدود اختیار خود رأی صادر کرده باشد؛ رأی داور یا داوران پس از انقضای مدت داوری صادر و تسلیم شده باشد؛ رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و آراء اعتبار قانونی است، مخالف باشد؛ رأی به وسیله داورانی صادر شده که مجاز به صدور رأی نبوده‌اند؛ قرارداد رجوع به داوری بی‌اعتبار بوده باشد. قبل از اینکه وارد آثار رأی داوری و مبحث اعتراض به رأی داوری شویم؛ لازم است که با مفهوم حقوقی این اصطلاح آشنا شویم و آن را از نهادهای مشابه تفکیک کنیم؛ تا بهتر بتوانیم روی موضوع تمرکز نماییم.

۱- مفاهیم و مبانی

۱-۱- مفهوم داوری

قضاوت قراردادی براساس اصول حقوقی است و علی‌القاعده براساس آن طرفین اختلاف یا رابطه حقوقی، تراضی می‌کنند که قضاوت در مورد اختلاف خود را به جای اینکه در دادگاه دولتی مطرح کنند به شخص یا اشخاص غیردولتی که خودشان قبول دارند و یا در مورد نحوه تعیین آنها توافق نموده‌اند و داور به جای قاضی در مورد اختلاف آنان حکم می‌راند؛ این شیوه از رسیدگی استثنائی است بر قضا که از شئون حکومت می‌باشد و قانون‌گذار اجرای آن را مانند احکام دادگاه‌ها، تضمین می‌کند (رنه داوید، ۱۳۷۵: ۸۱).

۱) مفهوم لغوی داوری

در لغت، داور و داوری چند معنی دارد و یکی از معانی آن قضاوت است و داور به معنی قاضی آمده است؛ دلیلش امر این است که کلمه داور در اصل دادور بوده به معنی صاحب داد؛ پس به جهت تخفیف، دال ثانی را حذف کردند. همچنین این کلمه در اصل دادور بوده چون نامور و هنرور و به معنی عادل است یک دال را حذف کرده‌اند، چه در فرض مخفف محذوف به تکلم آسان‌تر و به فصاحت نزدیک‌تر است؛ از این‌رو، مفهوم لغوی «داوری» به معنای قضاوت است. باید اضافه کرد که داوری در مفهوم حکمیت، محاکمه، حکومت و حکم نیز مورد استفاده قرار گرفته است (لنگرودی، ۱۳۷۶: ۲۸۴).

۲) مفهوم اصطلاحی داوری

در حقوق هم این کلمه از معنی لغوی خود دور نمانده است. دانشمندان حقوق در بیان مفهوم داوری چنین توضیح داده‌اند: «مانعی نیست که افراد در دعاوی مربوط به حقوق و منافع خصوصی خودشان از مداخله مراجع رسمی صرف‌نظر کرده و تسلیم حکومت خصوصی اشخاصی بشوند که از نظر معلومات و اطلاعات فنی و یا از نظر شهرت آنها به درستکاری و امانت، مورد اعتماد مخصوص آنها هستند. این حکومت خصوصی را داوری (حکمیت) خوانند. در بیان مفهوم داوری می‌توان گفت؛ داوری فنی است که هدف آن حل و فصل یک مسئله مربوط به روابط بین دو یا چند شخص است به وسیله یک یا چند شخص دیگر به نام داور یا داوران که اختیارات خود را از یک قرارداد خصوصی می‌گیرند و براساس آن قرارداد رأی می‌دهند بی آنکه دولت چنین وظیفه‌ای را بر آنان محول کرده باشد.» در حقوق ایران قانون داوری تجاری بین‌المللی، داوری را اینگونه تعریف کرده است: «داوری عبارتست از رفع اختلاف بین متداعیین در خارج از دادگاه، به وسیله شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی مرضی‌الطرفین یا انتصابی» (ماده (۱) قانون داوری تجاری بین‌المللی).

داور به کسی گویند که طرفین منازعه، اختلاف خود را به تراضی نزد وی مطرح کرده و تعهد به پذیرش و اجرای نظر وی می‌کنند. با انتخاب و راضی طرفین، نصب داور کامل است. مهمترین ویژگی که در تعریف داوری مبنا قرار می‌گیرد قضاوت خصوصی است.

۱۱۲

می‌توان داوری را بدین شرح تعریف کرد: «داوری روش حل و فصل خصوصی اختلافات است». به این تعریف انتقاد وارد است. زیرا در عمل بسیار اتفاق می‌افتد که قضات به جای طرفین دعوا، داور تعیین می‌کنند و در برخی موارد هم با داوری اجباری مواجه می‌شویم؛ بدین معنا که قانونگذار افراد را مکلف به مراجعه به داوری می‌کند. داوری اجباری به آن نوع دادرسی گفته می‌شود که قانون الزاماً طرفین را به داوری ارجاع می‌دهد و رسیدگی را به شخص دیگری که آن را داور می‌نامند، واگذار می‌کند. در واقع، داوری عبارت است از رفع اختلاف از طریق رسیدگی و صدور حکم از سوی شخص یا اشخاصی (ثالث) که طرفین دعوا معمولاً آنها را به تراضی انتخاب می‌کنند با مراجع قضایی به نمایندگی از سوی طرفین دعوا ایشان را بر می‌گزینند (شمس، ۱۳۸۰: ۵۱۵).

خصوصیت و قید آخر این تعریف بیانگر آن است که قدرت داور، برخلاف قاضی، ناشی از قوای عمومی دستگاه قضایی (که برآی رسیدگی به دعاوی صلاحیت عام دارد) نیست؛ بلکه نشأت گرفته از قرارداد خصوصی و توافق طرفین می‌باشد. به نظر، مناسب‌ترین تعریفی که می‌توان ارائه داد عبارت است از: «حل و فصل خصوصی اختلافات به وسیله قضات انتخاب شده بر مبنای اراده طرفین». یعنی مبنای داوری، به هر حال، اراده طرفین است؛ هر چند به دلایلی داور را خود فرد انتخاب نکند.

در آغاز قانون‌نویسی ایران به جای کلمه داوری از واژه حکمیت استفاده می‌شده است. تا اینکه در سال ۱۳۱۷ برای اولین بار در بند ۵ ماده (۲) قانون اصلاح قانون مالیات بر درآمد از کلمه داوری استفاده شد. در قوانین کنونی نیز واژه داوری رایج‌تر است. برای نمونه می‌توان به ق.آ.د.م. ۱۳۷۹، ق.د.ت.ب و ... اشاره کرد. رویه قضایی ماده (۱۰) قانون مدنی و حاکمیت اراده را مبنای داوری می‌داند. رأی متعددی وجود دارد که صراحتاً مبنای داوری را به این ماده بر می‌گرداند. در واقع داوری یک قرارداد ساده است که آثار آن فقط به طرفین قرارداد یا اختلاف بر می‌گردد. توافقی است برای نادیده گرفتن صلاحیت دولت در حل و فصل اختلاف. این توافق، تاثیر مستقیم در سیاست قضایی دولت دارد؛ از همین رو به نظر نمی‌رسد استناد به حاکمیت اراده، به تنهایی مبنای محکمی برای اعتبار و نفوذ داوری باشد. به نظر مبنای داوری به اراده قانونگذار بر می‌گردد. قانون است که داوری را بخشی از نظام قضایی کشور می‌داند و برخی دعاوی را داوری‌پذیر و برخی فاقد چنین قابلیت‌ای اعلام می‌کند. به همین ترتیب، فلسفه پیش‌بینی داوری‌های اجباری را باید در اراده قانونگذار جستجو کرد. اگر مبنای داوری، توافق طرفین باشد آنگاه توجیه داوری‌های اجباری دشوار می‌گردد؛ ولی اگر اراده قانونگذار را مبنای قرار دهیم آنگاه توجیه داوری‌های اجباری و نیز داوری‌ناپذیر بودن برخی دعاوی میسر خواهد بود (شمس، ۱۳۸۰: ۵۱۸).

تعریف داوری از همان ابتدای دوره قانونگذاری نوین مورد توجه جدی قانونگذار نبوده است. برای نمونه در مجموعه قوانین موقتی اصول محاکمات حقوقی و نیز در قانون حکمیت، تعریفی از داوری مشاهده نمی‌شود. ۱۱۳ در ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ نیز، داوری، تعریف نشده و صرفاً آثار و احکام آن مورد توجه قانونگذار بوده است. در ماده (۴۵۴) این قانون صرفاً به نقش تراضی در داوری اشاره شده و گو اینکه داوری اجباری مفعول مانده است. با این وجود بند الف ماده (۱) قانون داوری تجاری بین‌المللی ۱۳۷۶ به تعریف داوری می‌پردازد. براساس این بند: «داوری عبارت است از رفع اختلاف بین متداعیین در خارج از دادگاه به وسیله شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی مرضی‌الطرفین و یا انتصابی ...». به نظر این تعریف کامل نیست. زیرا، داوری در وهله اول صدور حکم جهت حل و فصل منازعه است نه تلاشی جهت رفع اختلاف. مگر آنکه عبارت رفع اختلاف را در معنای عام بکار گرفته و صدور حکم را داخل در معنا بدانیم.

۱-۲- تفکیک داوری از نهادهای مشابه

۱) داوری و کارشناسی

داوری از کارشناسی باتوجه به وظیفه‌ای که برعهده هریک از این دو نهاد قرار دارد تفکیک می‌گردد. داور شخص ثالث بی‌طرفی است که پس از رسیدگی و بررسی دلایل طرفین از طریق صدور رأی الزام‌آور اختلاف را حل و فصل می‌نماید. در حالیکه کارشناس با استفاده از تخصص و تجربه خود، تنها نظریه‌ای ارائه می‌کند

که ممکن است مورد قبول دیوان داوری، دادگاه و یا خود طرفین اختلاف قرار گیرد. بدین‌سان تفاوت اصلی داور و کارشناس این است که داور برخلاف کارشناس، همچون قاضی به صورت توافقی به موضوع مورد اختلاف رسیدگی و در نهایت رأی الزام‌آور وی بر طرفین تحمیل می‌گردد. داور راجع به امر حقوقی تصمیم می‌گیرد در حالیکه کارشناس در مورد یک مسأله موضوعی نظر می‌دهد (درویشی هویدا، ۱۳۹۳: ۴۱-۴۰).

گاه کارشناسان ساده به اشتباه داور نامیده شده‌اند. چنانچه در فرانسه برخی از کارشناسان را که دادگاه‌ها بطور مکرر از آنها کارشناسی می‌خواهند «داوران گزارشگر»^۱ نامیده‌اند. در صورتی که همگان به اتفاق می‌پذیرند که این داوران اسمی در واقع کارشناسان ساده هستند که قضات مکلف به تبعیت از نظر و گزارش آنان نمی‌باشند و بنابراین داور محسوب نمی‌شوند (رنه داوید، ۱۳۷۵: ۸۵-۸۴).

در مورد «داوری راجع به وصف»^۲ که به ویژه در زمینه کشاورزی و به عبارت دقیق‌تر در تجارت کالاها و محصولات کشاورزی رایج است و در آن از شخص ثالث برای اظهارنظر درباره وصف کالاها تحویل شده یا مطابقت کارهای انجام شده با قرارداد دعوت می‌شود بعضی از نویسندگان فرانسوی همچون داوید آن را یک نوع داوری (داوری مقدماتی)^۳ می‌دانند؛ اما پاره‌ای دیگر از نویسندگان آن را نوعی کارشناسی به شمار آورده‌اند (رنه داوید، ۱۳۷۵: ۸۵).

۱۱۴ (۲) داوری و صلح

صلح مصدر است و به معنی آشتی و تسالم و توافق می‌باشد و اصطلاحاً صلح عبارت از تراضی و تسالم بر امری است خواه تملیک عین باشد یا منفعت و یا اسقاط دین و یا حق و یا غیر آن (امامی، ۱۳۷۴: ۳۱۵). در قانون ما به تبعیت از فقه «صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی و یا در مورد معامله و غیر آن واقع شود» (ماده (۷۵۲) قانون مدنی).

صلح در معنای دوم یعنی جائیکه در مقام معامله واقع می‌شود از موضوع بحث ما خارج است اما معنی اول آنکه به اختلافات موجود پایان می‌دهد و یا مانع از ایجاد اختلافات احتمالی می‌شود؛ ممکن است با داوری به لحاظ این که هر دو پایان دهنده دعاوی هستند مورد قیاس قرار گیرد. این دو به ویژه زمانی به هم نزدیک می‌شوند که صلح با مساعدت شخص ثالث تحقق یابد؛ یعنی شخص دیگری در نزدیک کردن دیدگاه‌ها و انعقاد صلح‌نامه به طرفین کمک کرده باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۹۷).

با این همه هرچند داوری و صلح در فیصله دادن به اختلافات مشترک هستند اما وجوه متمایزی میان این دو، آنها را از هم جدا می‌کند. مهم‌ترین تفاوت داوری در صلح این است که در داوری طرفین به داور اختیار

^۱ Arbitres- rapporteurs

^۲ Arbitrage de qualite

^۳ Prearbitrage

حل و فصل اختلاف را از طریق صدور رأی الزام‌آور اعطا می‌کنند در حالیکه در صلح هیچ تصمیم خارجی بر اراده آنها تحمیل نمی‌شود. تفاوت دیگر اینکه رأی داوری غالباً به نفع یکی از طرفین و به ضرر طرف دیگر صادر می‌شود اما صلح بطور معمول اعطای امتیازات دوجانبه را میسر می‌سازد و اختلافات بطور دوستانه خاتمه می‌یابد و در هر حال رضایت و توافق طرفین مبنای اصلی پایان اختلافات در صلح است.

۳) داوری و میانجیگری

وجوه تشابه زیادی میانجیگری را به داوری نزدیک می‌سازد: در هر دو روش، اختلافات در خارج از دادگاه‌های دولتی حل و فصل می‌شوند. شخص یا اشخاص ثالث بیطرف (بعنوان داور یا میانجی) در جریان حل اختلاف دخالت دارند. اختلافات به صورت غیرعلنی و خصوصی فیصله می‌یابند و نقش و اراده طرفین در جریان حل اختلاف (چگونگی رسیدگی داوری یا میانجیگری) پررنگ است. با این حال میان داوری و میانجیگری تفاوت‌های اساسی وجود دارد. این تفاوت‌ها به ویژه از نحوه جریان حل اختلاف در این شیوه‌ها و نتیجه کار آنها نشأت می‌گیرد: داوری همانند روش قضایی حل اختلاف به صورت توافقی جریان می‌یابد و هریک از طرفین شهود و ادله خود را نزد داور یا داوران معرفی و ارائه می‌کنند و پس از پایان رسیدگی‌ها، رأی داور طرف ذی‌حق را مشخص می‌سازد. در آن سو میانجیگری روشی غیرتوافقی است و حل اختلاف در محیطی دوستانه صورت می‌گیرد. از همین روست که هرگونه حل و فصل اختلافی تنها با توافق و رضایت طرفین صورت می‌گیرد و میانجی نمی‌تواند راه‌حل اختلاف را به آنها تحمیل نماید.

۱۱۵

رأی داور همانند حکم قاضی الزام‌آور است و نیازی به توافق طرفین ندارد اما میانجی با نزدیک ساختن طرفین به یکدیگر و روشن ساختن منافع واقعی آنها به جای موقعیت‌های صرف حقوقی و ارائه راه‌حل‌های مختلف تلاش می‌کند اختلاف را با رضایت طرفین حل و فصل نماید. اگر میانجی در خصوص اختلاف و حل و فصل آن نظری هم ابراز نماید الزام‌آور نیست و در هر صورت حل اختلاف با توافق طرفین صورت می‌گیرد (درویشی هویدا، ۱۳۹۳: ۹۵-۹۴).

نقش طرفین در میانجیگری پررنگ‌تر از نقش آنها در رسیدگی‌های داوری است و انعطاف بیشتر آن اجازه می‌دهد که طرفین میانجیگری را با نیازها و خواسته‌های خود منطبق سازند. به دلیل حل دوستانه اختلاف، فاصله‌ای که گاه میان طرفین در رسیدگی‌های داوری ایجاد می‌شود در میانجیگری وجود ندارد. این امر در کنار بعضی مزایای دیگر موجب شده است که در موارد زیادی طرفین اختلاف، میانجیگری را بر داوری ترجیح دهند. در جهت مقابل داوری از این امتیاز برخوردار است که اختلاف را به صورت قاطع فیصله می‌دهد اما حل و فصل اختلاف در میانجی‌گری مستلزم توافق طرفین است و ممکن است به دلیل عدم حصول توافق

میانجیگری با شکست مواجه گردد و طرفین با وجود صرف هزینه و زمان، مجبور شوند اختلاف را از طریق روش‌های دیگر (داوری یا رجوع به دادگاه‌های دولتی) حل و فصل نمایند.

۴) داوری و سازش

تفاوت میان سازش با داوری و نیز رسیدگی قضایی به ویژه از هدف آنها ناشی می‌شود. حل و فصل دوستانه اختلاف که با کمک و مساعدت سازش دهنده صورت می‌گیرد؛ هدف اصلی سازش را تشکیل می‌دهد. از همین رو حل و فصل اختلاف تنها به توافق طرفین امکان‌پذیر است و سازش دهنده قدرت تحمیل نظر الزام‌آور بر طرفین ندارد. در آن سو داور و قاضی به فصل اختلافات می‌پردازند و دعوا را با صدور رأی الزام‌آور خاتمه می‌دهند. رسیدگی سازش به صورت دوستانه و غیرترافعی و با نگاه حل مسالمت‌آمیز اختلافات جریان می‌یابد. اما رسیدگی‌های داوری و به ویژه رسیدگی‌های قضایی به صورت ترافعی و بر مبنای سنجش ادله انجام می‌پذیرد. هر چند که گاه در طول رسیدگی‌های ترافعی نیز طرفین اختلاف خود را بطور دوستانه حل و فصل می‌کنند. اما این امر هدف اصلی این رسیدگی‌ها نیست در حالیکه هدف اصلی سازش پیدا کردن راه‌حل قابل پذیرش برای هر دو طرف و حل اختلاف به روش دوستانه می‌باشد. به عبارت دیگر داور همانند قاضی اختلافات را از طریق رأیی که بر طرفین تحمیل می‌کند حل و فصل می‌کند اما سازش دهنده تنها بعنوان تسهیل کننده عمل می‌نماید و به دنبال راه‌حل مورد قبول طرفین است (درویشی هویدا، ۱۳۹۳: ۱۲۱-۱۲۰).

۱۱۶

هر چند تفکیک بین داوری و سازش در اصل خود روشن است با اینحال ممکن است در عمل این تفکیک از میان برود. فشار افکار عمومی یا اشخاص یا گروه‌های خاص ممکن است آنچنان باشد که انسان را به «موافقت»^۱ با راه‌حلی که براساس سازش پیشنهاد شده است مجبور کند و نیز ممکن است حقوق باتوجه به این نکته آنچه را که آئین سازش محض بوده به آئین داوری تبدیل کند. بدینسان روش داوری براساس انصاف^۲ در اصل نقشی جزء پیشنهاد در راه‌حل به اشخاص ذینفع نداشته لیکن رأی شخصی که براساس انصاف داوری می‌کند.^۳ بعدها جنبه الزامی و اجباری پیدا کرده است (رنه داوید، ۱۳۷۵: ۸۷-۸۶).

همچنین این نکته را نیز باید افزود که قوانین جدید که تأکید می‌کنند قاضی و همچنین داور باید جهت سازش میان طرفین و حل اختلاف از این طریق تلاش نمایند؛ فاصله بین سازش با داوری و نیز رسیدگی قضایی را کم کرده است و مهمتر از آن ادغام سازش و داوری به نزدیکی هرچه بیشتر این دو نهاد انجامیده است.

¹ Consentir

² Amiable composition

³ Amiable compositeur

رویکرد بسیاری از قوانین جدید داوری، حل و فصل اختلافات به صورت دوستانه است. بر همین اساس داور تلاش خواهد کرد که با ایجاد سازش بین طرفین اختلاف را با توافق آنها خاتمه دهد. بعنوان مثال قانون و نیز رویه‌های داوری در کشورهای شرق آسیا و به ویژه چین استفاده از سازش را در داوری مورد تأکید قرار می‌دهد. در قوانین بسیاری از کشورهای دیگر نیز چنین وضعیتی مشاهده می‌شود. از جمله مزایای ترکیب داوری و سازش، صرفه‌جویی در وقت و هزینه و مهمتر از آن احتمال موفقیت سازش به میزان زیاد و قابل اجرا در نتیجه در صورت حصول سازش به دلیل تنظیم شروط سازش در قالب آن داوری است که موجب می‌شود طرفین اختلاف در موارد زیادی به داور اختیار سازش و حل و اختلاف را از این طریق اعطا نمایند (محبی، ۱۳۷۵: ۷۶-۷۷).

۲- آثار رأی داوری و اعتراض به آن

۲-۱- آثار رأی داور

آثار رأی داور، اصولاً همان است که در مورد رأی دادگاه مطرح می‌شود. فصل خصومت، تعیین نظم حقوقی جدید در رابطه طرفین، اعتبار امر مختوم و قابلیت استناد در مقابل اشخاص، از این جمله است. برخی از نویسندگان، در مورد پاره‌ای از این آثار، نظر دیگر دارند که به آن اشاره خواهیم داشت. اشتراک در آثار، به معنای وحدت حقوقی رأی داور و دادگاه نیست و تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد. برای مثال در دادنامه شماره ۲۳-۸۴/۹/۱۲۶۴ موضوع پرونده شماره ۸۴/۱۵/۵۸۴ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران آمده است: «به نظر این دادگاه تجدیدنظرخواهی وارد نیست زیرا اولاً داوران مرضی‌الطرفین هستند و ایراداتی که تجدیدنظرخواه مطرح کرده قانوناً نسبت به داور مرضی‌الطرفین وارد نیست. ثانیاً رأی داور خارج از مهلت قانونی صادر نشده زیرا مهلت قانونی از تاریخ ارجاع اختلاف محاسبه می‌شود نه از تاریخ قرارداد. ثالثاً بخشی از رأی داور که استحقاق تجدیدنظرخوانده را به دریافت سود تا ۱۳۸۲/۰۴/۳۱ احراز کرده جنبه اعلامی دارد که می‌تواند مبنایی برای محاسبه قرار گیرد. رابعاً هر چند در قرارداد حسابرسی به میان آمده ولی در حقیقت منظور اصلی این است که حساب‌های صاحبان این موسسات (طرفین دعوا) تفریق شوند. خامساً هر ایرادی که در آرای دادگاه‌ها ممکن است مورد توجه قرار گیرد در رأی داور قابل توجه نیست و رأی داور فقط در صورت وجود جهات مصرح قانونی به تقاضای ذینفع می‌تواند باطل اعلام شود و هیچ کدام از این جهات اثبات نشده است. بنابراین دادگاه ضمن رد تجدیدنظرخواهی رأی نخست را که در رد دعوی بطلان صادر شده است تایید می‌نماید و اعلام می‌دارد. این رأی قطعی است.»

۱) رأی داوری و اعتبار قضیه محکوم‌بها

هرگاه دادگاه به دعوایی رسیدگی کرد و رأی صادر نمود دیگر همان دادگاه با دادگاه هم‌عرض آن، نمی‌تواند نسبت به همان دعوا دوباره رسیدگی کرده و رأی صادر نماید. این اعتبار مهم‌ترین ویژگی احکام ترافعی است؛ بگونه‌ای که حکم دادگاه ارزش قانونی پیدا می‌کند و اماره حقیقت بر آن بار می‌شود. علت این اعتبار از طرف علمای حقوق بطور یکسان بیان نشده است. گروهی معتقدند، تغییر حقوق طرفین منشأ اعتبار قضیه محکوم‌بها است. گروهی دیگر عقیده دارند تغییری صورت نگرفته، بلکه دادرسی به وجود حقی که قبلاً مشخص نبوده، پی برده و آن را کشف و اعلام می‌کند و از این‌رو حق تعقیب و اقامه مجدد دعوا منتفی است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۵۸).

مبنای اعتبار امر قضاوت شده را اکثر نویسندگان قانون مدنی فرانسه با پیروی از «یوتیه» حقوقدان مشهور فرانسوی اماره قانونی «مطابقت احکام با حقیقت» دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۶).

همه مطالب مندرج در رأی دادگاه از اعتبار قضیه محکوم‌بها برخوردار نیست بلکه فقط مفاد رأی از این اعتبار برخوردارند نه اسباب موجهه الا اینکه اسباب موجهه قطعی عیناً مانند مفاد حکم، اعتبار قضیه محکوم‌بها را دارند و در واقع جزئی از مفاد رأی قرار گرفته‌اند که مصداق آن قراردادهای نهایی است (شمس، ۱۳۸۰: ۴۷۱).

بند ۶ ماده (۸۴) ق.آ.د.م ایراد اعتبار قضیه محکوم‌بها را پذیرفته و دادگاه با لحاظ شرایط مندرج در بند مزبور یعنی وحدت اشخاص، وحدت سبب و وحدت موضوع، ضمن پذیرش ایراد، از رسیدگی خودداری کرده و قرار عدم استماع دعوا صادر می‌نماید. با توجه به توضیحات فوق‌الذکر به نظر می‌رسد در صورتی که رأی داور مطابق مقررات قانونی و با رعایت همه شرایط لازم صادر شده باشد؛ همانند رأی دادگاه، اعتبار امر مختومه را حائز گردیده و رسیدگی مجدد به آن ممکن نباشد. شاید ایراد شود که چون داور یا داوران سمت رسمی ندارند، داوری عمل قضایی محسوب نمی‌شود. به همین جهت است که رأی داور به خودی خود قابلیت اجرایی نداشته و نیاز به صدور اجرائیه و دستور اجرای آن از محاکم می‌باشد.

سخن گفتن از اعتبار قضیه محکوم‌بها در خصوص رأی داور بیهوده است. مبنای این استدلال چنین است که چون داور سمت رسمی نداشته و اختیارات وی از توافق طرفین ناشی می‌شود و طرفین می‌توانند هر زمان بخواهند مفاد رأی داور را جزئاً یا کلاً الغاء نمایند لذا نمی‌تواند اعتبار امر مختومه را واجد باشد. حال آنکه چنین استدلالی نادرست و فاقد مبنای منطقی و قانونی است؛ چه، هرچند رأی داور عمل قضایی یک مقام رسمی قضایی نیست اما عمل خصوصی یک شخص عادی هم نمی‌باشد، وظیفه داور از ناحیه مقنن پیش‌بینی شده است. کلیه مراحل رسیدگی وی با تدوین مقررات دقیقی نظارت گردیده است و این قانون است که به طرفین اجازه ارجاع امر به داوری و به داوران اختیار رسیدگی به مورد را می‌دهد. دقیقاً همان صلاحیتی را که به مقام قضایی اعطاء می‌نماید، فلذا اطلاق عمل خصوصی بر آن صحیح نیست.

از سوی دیگر اگر اعتبار رأی داور تنها ناشی از دستور اجرای آن است که دادگاه صادر می‌کند و رأی داور به خودی خود اعتباری ندارد پس در مواقعی که طرفین با توافق یکدیگر و بدون مراجعه به دادگاه حکم داور را اجرا نموده‌اند، عملی لغو و بیپوده را انجام داده‌اند. هر لحظه باید بتوان این وضعیت را به گذشته تغییر داد و طرفین را به وضعیت پیش از اجرای رأی بازگرداند؛ در حالیکه این امکان وجود ندارد. همچنین الغای حکم با توافق طرفین اختصاص به رأی داوری ندارد و حتی در مورد آراء دادگاه‌ها نیز اصحاب دعوا می‌توانند با تراضی یکدیگر رأی را اجرا ننموده و به طریق دیگری توافق نمایند. لذا قول به عدم اعتبار حکم به این دلیل فاقد وجهت قانونی لازم است بنابراین رأی داور همانند رأی قاضی و برحسب طبیعت خود نه به اعتبار صدور اجرائیه از ناحیه دادگاه، امر مختومه را پیدا می‌کند و رأی داور مانند رأی دادگاه از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار و دادگاه نمی‌تواند دعوی را که از طریق داوری فیصله یافته مجدداً استماع کند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۳۷).

در قوانین سایر کشورها صراحتاً به اینکه رأی داوری مانند رأی دادگاه از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می‌باشد، اشاره شده است، چنانچه مقررات داوری هلند تصریح دارد: «تنها حکم نهایی کلی یا جزئی می‌تواند اعتبار قضیه محکوم‌بها باشد، چنین حکمی، به محض صدور این اعتبار را حائز می‌شود، حکم داوری به محض دارا شدن اعتبار قضیه محکوم‌بها (یعنی از تاریخی که صادر شده است) می‌تواند موضوع درخواست اجراء (ماده ۱۰۶۲) و یا مورد شکایت ابطال (بند ۳ ماده ۱۰۶۴) قرار گیرد» (دوپویی، رنه ژان و دیگران، ۱۳۷۹: ۳۱).^{۱۱۹}

به نظر می‌رسد در نظام حقوقی ایران با عنایت به بند ۶ ماده (۸۴) ق.آ.د.م که حکم اعتبار امر مختومه را مقرر می‌دارد و باتوجه به ماده (۴۶۳) همان قانون در صلاحیت ذاتی داور یا داوران در رسیدگی به مورد اختلاف و مواد (۴۸۸) و (۴۹۰) ق.آ.د.م رأی داور از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار می‌باشد.

۲) داوری و قاعده فراغ دادرسی

دادرسی با صدور رأی، از رسیدگی به دعوا فارغ می‌شود و حق رسیدگی مجدد به دعوا را ندارد هرچند رأی صادره اشتباه و برخلاف قانون باشد و یا طرفین دعوا بر رسیدگی مجدد توافق و تراضی نمایند. این امر (فراغ دادرسی) از آثار احکام ترافیعی محسوب است و این قاعده براساس یک سنت قدیمی بود که اصل آن از حقوق روم ناشی می‌شود. «الپین» حقوقدان رومی در این خصوص می‌گوید: همین که حکم صادر شد، دادرسی دیگر حق مداخله در آن ندارد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۶۱).

قاعده مزبور در ماده (۱۵۵) قانون آئین دادرسی مصوب ۱۳۱۸ به صراحت چنین بیان شده است: «دادگاه پس از امضاء رأی، حق تغییر آن را ندارد» که در قانون جدید ماده مزبور، حذف شده است. ولی مستفاد از مواد (۲۹۵) و (۲۹۹) ق.آ.د.م آن است که رأی دادگاه پس از صدور و امضاء از قاطعیت برخوردار بوده و دادرسی

حق مداخله در آن را ندارد. النهایه تثبیت رأی و دقت نظر دادرس اقتضاء دارد رأی صادره پس از انشاء لفظی و امضاء دادرس از موجودیت کافی برخوردار شود و هر آن دستخوش تغییرات جدید واقع نشود. با عنایت به تشابه رسیدگی داور و دادرسی و باتوجه به اینکه حکم صادره از سوی داور نیز از جمله احکام ترافیعی محسوب است، داور نیز پس از ختم رسیدگی و صدور رأی، از رسیدگی فارغ و حق مداخله و تغییر حکم را ندارد؛ زیرا داور یا داوران مسأله و اختلاف حقوقی مطروحه نزد خویش را بررسی و پس از احراز صحت ادعا یعنی تصدیق یا عدم تصدیق، تصمیم نهایی را در قالب رأی که می‌بایست موجه و مدلل باشد، اعلام می‌نمایند. فلذا تثبیت رأی و دقت نظر داور یا داوران در رسیدگی به موضوع داوری اقتضاء دارد که قاعده فراغ دادرس در خصوص داور نیز ساری و جاری باشد تا آراء صادره معتبر باشند و هر آن دستخوش تغییرات جدید نگردد. دلیل دیگر بر قاعده فراغ داور پس از صدور رأی آن است که رأی داور در هر صورت حضوری تلقی می‌شود اعتراض به رأی داور در قانون ایران تحت عنوان شکایت آمده است (ماده (۶۷۶) قانون ۱۳۱۸) و نه پژوهش‌خواهی و نتیجتاً اعتراضات محکوم‌علیه، هرچه باشد، در دادگاه مطرح می‌شود، بدون اینکه حدودی برای طرح مسائل عنوان شده از طرف او وجود داشته باشد. لذا فرصت استماع تمام مطالب مطروحه از طرف معترض را (اعم از موضوعی و حکمی) دارد لذا موجهی برای رسیدگی مجدد از سوی داور وجود ندارد (واحدی، ۱۳۷۲: ۱۵۰).

۱۲۰

با وجود اعمال قاعده فراغ داور در رسیدگی‌های تحکیمی استثنائاً در مواردی قانون اجازه داده است که داور پس از صدور رأی در آن دخل و تصرف کند چه در غیر این صورت تجدیدنظر در حکم سبب اطاله کار و ورود خسارت به اصحاب دعوا خواهد شد این موارد عبارتند از:

- تصحیح رأی

رأی صادره از سوی داور یا داوران ممکن است در مواردی با اشتباهاتی همراه باشد. بعنوان مثال در تنظیم و نوشتن رأی، سهو قلم رخ دهد، کلمه‌ای از قلم بیفتد یا اضافه شود که موجب خلل در حکم خواهد شد. یا در محاسبه اشتباه صورت گرفته باشد و از این قبیل اشتباهات. همان‌طوری که به تجویز ماده (۳۰۹) ق.آ.د.م ماده (۳۸) ق. امور حسبی نسبت به احکام دادگاه‌ها به درخواست طرفین یا اشخاص ذینفع، دادگاه حکم با قرار آراء اشتباهات فوق‌الذکر را تصحیح می‌کند، درخصوص رأی داور یا داوران نیز در صورت وجود چنین اشتباهاتی به تجویز ماده (۴۸۷) ق.آ.د.م. تصحیح رأی داوری در حدود ماده (۳۰۹) ق.آ.د.م قبل از انقضاء مدت داوری راساً با داور یا داوران است. پس از انقضای آن تا پایان مهلت اعتراض به رأی داور (بیست روز پس از ابلاغ) به درخواست طرفین یا یکی از آنان با داور یا داوران صادر کننده رأی خواهد بود که داور یا داوران مکلفند ظرف بیست روز از تاریخ تقاضای تصحیح رأی، اتخاذ تصمیم نمایند. رأی تصحیحی به طرفین ابلاغ

خواهد و در این صورت رسیدگی به اعتراض در دادگاه تا اتخاذ تصمیم داور یا انقضاء مدت بیست روز متوقف می‌ماند.

ماده (۶۶۴) ق.آ.د.م مصوب ۱۳۱۸ مقرر می‌نمود: «تصحیح حکم قبل از انقضاء مدت داوری با داور و بعد از انقضاء مدت با دادگاه صلاحیت‌دار است». در قانون آ.د.م مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ ماده (۴۸۷) جایگزین ماده مذکور گردیده و درصدد بیان مرجع صالحه جهت تصحیح آراء داوری برآمده است که البته مقنن بطور ناقص درصدد بیان حکم مصرحه در ماده (۶۶۴) قانون قدیم دست یازیده است؛ زیرا وفق ماده (۴۸۷) آ.د.م. تصحیح رأی داور قبل از انقضاء مدت داوری راساً با داوران خواهد بود و پس از انقضاء مدت تا پایان مهلت اعتراض به رأی داوری (بیست روز پس از ابلاغ رأی به اصحاب دعوا) به درخواست طرفین یا احدی از آنها با داور یا داوران صادر کننده رأی خواهد بود. از این‌رو ملاحظه می‌شود که مقنن تکلیف زمان بعد از انقضاء مهلت اعتراض را مشخص نکرده است و معلوم نیست مرجع صالح برای تصحیح رأی داور پس از سپری شدن موعد اعتراض کدام مرجع می‌باشد. به نظر می‌رسد باید دادگاه را در این خصوص صالح به تصحیح شناخت رأی داور جایگزین رأی دادگاه را در این خصوص، صالح به تصحیح شناخت رأی داور جایگزین رأی دادگاه محسوب بوده و اجرای رأی نیز با دادگاه می‌باشد بنابراین دادگاه مجری حکم داوری صالح به تصحیح خواهد بود و در غیر این صورت رأی دچار اشتباه را نمی‌توان اجرا نمود.

ممکن است ایراد مقدر این باشد که این استدلال هرچند در جهت اثبات لزوم تصحیح رأی داور پذیرفتنی است، اما به هیچ وجه موجب صلاحیت دادگاه نخواهد بود و نمی‌توان صلاحیت محاکم دادگستری را استنتاج نمود. در پاسخ به ایراد مزبور باید گفت هرچند مقنن حقوق و تکالیف متعددی را برای داوران بعنوان قضات منتخب طرفین قائل شده است اما این حقوق و اختیارات صرفاً محدود به مدت داوری است و توجه به مواد متعدد ق.آ.د.م درخصوص داوری مؤید این ادعای است که پس از انقضاء این مدت هیچ حقی برای داوران وجود ندارد و حتی موردی که رأی داور خارج از موعد قانونی صادر شده باشد، از موارد نقض و ابطال حکم محسوب است.

چنین استنباط می‌شود که با عنایت به سخت‌گیری مقنن نمی‌توان معتقد به صلاحیت داوران نسبت به تصحیح رأی، آن هم پس از انقضای مهلت اعتراض بود و با توجه به صلاحیت عام محاکم دادگستری به نظر می‌رسد دادگاه صالح به تصحیح خواهد بود.

در هر حال تصمیم حکم و رأی اصلاحی جزء لاینفک حکم داوری محسوب بوده و بعنوان پیوست خواهد بود. همان‌گونه که از رأی دادگاه در صورت تصحیح شدن، دادن هرگونه رونوشت بدون پیوست تصحیح، ممنوع می‌باشد.

هرگاه حکم مورد تصحیح بواسطه شکایت و اعتراض از سوی محکمه صالحه نقص گردد، رأی تصحیحی نیز از اعتبار خواهد افتاد (تبصره ۲ ماده (۳۰۹) ق.آ.د.م) به همین جهت رسیدگی به اعتراض در دادگاه به لحاظ تقارن تصحیح رأی توسط داور، متوقف خواهد شد تا تصمیمات متعارض اتخاذ نشود.

- تفسیر رأی

هرگاه مفاد حکم داورى اجمال و ابهام داشته باشد و هنگام اجرای مدلول آن، اصحاب دعوا با اشکالاتی مواجه شدند مستنبط از مواد (۳) و (۲۷) اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۰۸/۰۱ چنین است که به داور یا داوران اجازه داده شود تا با تفسیر احکام خود، از آن رفع ابهام نمایند.

باتوجه به قاعده فراغ داور که بعنوان اصل کلی پذیرفته شده است و تفسیر مضیق استثنائات، تأکید این نکته لازم است که «داور یا داوران نمی‌توانند برای برطرف کردن عیوب یا نقایص در امر استدلال، تحت عنوان اصلاح و تصحیح و تفسیر حکم، عمل کنند، همانگونه که دادگاه هم نمی‌تواند احکام یا قرارهای صادره را از جهت نقص، در استدلال، مورد تفسیر یا اصلاح قرار دهد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۶۲).

مطالعه تطبیقی در خصوص تصحیح و اصلاح حکم داورى در کشور هلند که نمونه‌ای پیشرفته‌ای از نظام داورى داخلی و بین‌المللی است در تنویر موضوع مفید به نظر می‌رسد که ذیلاً به آن اشاره می‌شود:

«حداکثر سی روز از تاریخ تسلیم حکم به دفتر دادگاه بخش، هریک از دو طرف می‌تواند کتباً از دادگاه داورى اصلاح یک اشتباه محاسبه یا یک اشتباه قلمی آشکار را درخواست نماید. هرگاه اشارات خاص مذکور در شقوق الف تا ت بند ۴ ماده (۱۰۵۷) نادرست ثبت شده یا کلاً یا جزئاً در حکم ذکر نشده باشد یک طرف می‌تواند کتباً از دادگاه بخش درخواست نماید. دادگاه داورى نیز راساً می‌تواند حداکثر سی روز پس از تاریخ تسلیم حکم به دفتر دادگاه بخش، به اصطلاحات یا تصحیحات موردنظر در بندهای یک و دو مبادرت ورزد، اگر دادگاه داورى به اصلاح یا تصحیحی مبادرت ورزد. این امر در اصل و کپی‌های حکم درج و امضاء می‌شود و یا از ناحیه دادگاه در سندی جداگانه ذکر خواهد شد و این سند به منزله جزء لاینفک حکم محسوب خواهد شد ...» (دوپویی، رنه ژان و دیگران، ۱۳۷۹: ۹۳).

در خصوص تفسیر و اصلاح حکم داورى در حقوق کشور آلمان نیز مطابق مواد (۳۱۹) و (۳۲۱) قانون آئین دادرسی مدنی تا ختم دادرسی می‌تواند صورت گیرد. برعکس، قبول این امر، پس از تسلیم حکم به دفتر دادگاه عادی، باید با قید احتیاط تلقی شود. نظر به اینکه دادرسی داور و مأموریت داوران در این مرحله پایان می‌یابد، محل تردید است که هنوز بتوان حکم دیگری را تسلیم دفتر دادگاه نمود. در هر صورت وجود عیبی در استدلال را پس از تسلیم حکم به دفتر دادگاه نمی‌توان مرتفع نمود. در همه حال، در چارچوب درخواست صدور اجرائیه محکمه‌ای که به این درخواست رسیدگی می‌کند باید راساً احراز نماید که اصلاح رأی به منزله تغییر آن می‌باشد یا خیر (واحدی، ۱۳۸۶: ۲۳۱).

- فراغ داور و تجزیه رأی داور

این قاعده در ماده (۱۵۵) قانون آئین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ چنین بیان شده بود: «دادگاه پس از امضای رأی حق تغییر آن را ندارد». به نظر می‌رسد تثبیت رأی اقتضا دارد که رأی صادره پس از انشاء و امضا داور از موجودیت کافی برخوردار شود و هر آن دستخوش تغییرات جدید واقع نشود.

با عنایت به تشابه رسیدگی داوری و دادرسی و باتوجه به اینکه حکم صادره از سوی داور نیز از جمله احکام ترافیعی محسوب است، داور نیز پس از ختم رسیدگی و صدور رأی از رسیدگی فراغ و حق مداخله و تغییر حکم را ندارد؛ زیرا داور یا داوران نیز مسأله و اختلاف حقوقی مطرح شده نزد خویش را بررسی و پس از احراز صحت ادعا یعنی تصدیق یا عدم تصدیق، تصمیم نهایی را در قالب رأی اتخاذ می‌نمایند. این امر در هیچ یک از مواد آئین دادرسی مدنی پیش‌بینی نشده است. ماده (۴۸۷) قانون آئین دادرسی مدنی تنها اجازه تصحیح رأی داوری را حداکثر تا پایان مهلت اعتراض به داور می‌دهد. در خصوص داوری‌های بین‌المللی نیز، ماده (۳۲) قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران و ماده (۳۳) قانون نمونه با اعمال قاعده فراغ داور، تنها به داوران اجازه داده که در صورت بروز اشتباه و ابهام و سکوت در مورد ادعاهای مطروحه در رأی، نسبت به تصحیح و تفسیر و یا تکمیل رأی داوری اقدام نمایند (مافی، ۱۳۹۴: ۳۵-۳۴).

آیا داور می‌تواند همانند دادگاه، به تجزیه دعوا اقدام و نسبت به بخشی از آن، رأی مقتضی صادر کند و بخش‌های دیگر را باقی گذارد؟ بی‌گمان اگر داور تنها نسبت به بخشی از موضوع رأی دهد و باقی مانده را از یاد برده یا عمداً تعلق کند، از قرارداد تخلف نموده است، اما اگر در رأی خود اعالم دارد که فعلاً بخشی از موضوع را رأی می‌دهد و باقی مانده آن را موکول به ادامه رسیدگی و مثلاً بعد از کارشناسی می‌کند، آیا رأی او صحیح است و آیا همچنان از شمول قاعده فراغ دادرسی به دور خواهد بود؛ به این معنا که سمت او زائل نشده و می‌تواند به رسیدگی ادامه دهد؟ آیا مهلت درخواست ابطال، از زمانی است که داور، آخرین بخش از رأی را صادر کند یا اینکه باید برای هر رأی جزئی نیز مهلت مستقلی را در نظر داشت بنحویکه در صورت گذشت آن مهلت، دیگر درخواست ابطال را از ذینفع نپذیرفت؟ و سرانجام اینکه اگر یکی از بخش‌های رأی داور، ابطال شود، چه تاثیری در سایر بخش‌ها دارد؟

در ادبیات داوری بین‌المللی، «مقصود از رأی جزئی، به معنای اخص، رأیی است که ناظر به یکی از عناوین خواسته (بخشی از اختلاف) است و یا به یک امر مقدماتی که بر کل رسیدگی‌های داوری موثر است و وضعیت آن را معلوم می‌کند (مثلاً تصمیم راجع به صلاحیت) مربوط می‌شود. تصمیمات مربوط به اداره رسیدگی‌ها و نیز اقدامات فوری و ... را نباید رأی جزئی به معنای مصطلح کلمه تلقی نمود». بحثی که در این زمینه وجود دارد، امکان شناسایی و اجرای آنها است و دیدگاه‌های ملی و بین‌المللی، در این خصوص اختلاف نظر دارند.

در داورهای داخلی که در روابط اشخاص و در سطح دادگاه‌ها مطرح می‌شود، کمتر به این بحث اشاره شده است و بنابراین باید از قواعد عمومی و فلسفه داورى برای تحلیل آن کمک گرفت. به موجب ماده (۲۹۸) قانون: «در صورتی که دعوا قابل تجزیه بوده و فقط قسمتی از آن مقتضی صدور رأی باشد با درخواست خواهان، دادگاه مکلف به انشای رأی نسبت به همان قسمت می‌باشد و نسبت به قسمت دیگر، رسیدگی را ادامه می‌دهد». بدین‌سان اگر خواهان درخواست کند و دعوا نیز قابل تجزیه باشد، دادگاه مکلف به صدور رأی جزئی است اعم از اینکه قرار باشد یا حکم؛ اما اگر خواهان درخواست نکند معلوم نیست که آیا دادگاه، مطلقاً از صدور رأی جزئی ممنوع است یا در صدور آن مختار می‌باشد؟ ماده (۱۰۴) این قانون نیز با بیان: «در پایان هر جلسه دادرسی چنانچه به جهات قانونی جلسه دیگری لازم باشد، علت مزبور، زیر صورت جلسه قید و روز و ساعت جلسه بعد تعیین و به اصحاب دعوا ابلاغ خواهد شد. در صورتی که دعوا قابل تجزیه بوده و فقط قسمتی از آن مقتضی صدور رأی باشد، دادگاه نسبت به همان قسمت رأی می‌دهد و نسبت به قسمتی دیگر رسیدگی را ادامه خواهد داد»، کمکی به این پرسش نمی‌کند؛ زیرا اطلاق این ماده با قیدی که در ماده (۲۹۸) آمده است (درخواست خواهان) مقید می‌شود و از سوی دیگر، دلالت ماده (۲۹۸) از ماده (۱۰۴) بیشتر است زیرا ماده (۲۹۸) علاوه بر اینکه در مقام بیان امکان یا عدم امکان صدور رأی جزئی است؛ شرایط آن را نیز بیان می‌دارد در حالیکه ماده (۱۰۴) تنها درصد بیان امکان صدور رأی جزئی است بدون اینکه به شرایط آن توجه نماید. در عمل نیز رویه قضایی، رغبت چندانی به صدور رأی جزئی ندارد زیرا توالی فاسد آن، کم نیست و برای مثال می‌توان به عارض احکام دادگاه نخستین و تجدیدنظر اشاره نمود؛ فرض شود که دادگاه، در دعوی خلع ید و مطالبه اجرت المثل، دعوا را تفکیک کرده، حکم به خلع ید داده و در مورد اجرت المثل، دعوا را ادامه می‌دهد، اگر یکی از این دو رأی به هر دلیل قطعی باشد یا قطعی شود ولی رأی دیگر، بعد از تجدیدنظرخواهی، نقض شود و علت نقض مثلاً نداشتن مالکیت عین یا منافع باشد، بین دو رأی تعارض به وجود می‌آید و گریز از این تعارض، چندان آسان نیست.

بخشی از پرسش‌های مربوط به رأی جزئی داور و قابل ابطال بودن آن را در ادامه بیان خواهیم نمود و در مورد برخی دیگر می‌توان گفت: اولاً مهلت داورى در هر حال از آنچه طرفین یا قانون تعیین می‌کند فراتر نمی‌رود و اعلام صریح داور بر اینکه بخشی از رأی را در ادامه بیان می‌دارد، حق تمدید مهلت را به وجود نمی‌آورد بلکه داور تنها در همان مدت باید رأی خود را صادر نماید؛ ثانیاً هر بخشی از رأی داور، دارای استقلال حقوقی است و قواعد مربوط به دعوی ابطال، در مورد آن، جداگانه رعایت می‌شود، به این معنا که به محض صدور رأی داور در بخشی از اختلاف و ابلاغ به طرفین، باید در مهلت مقرر دعوی ابطال را نسبت به همان بخش مطرح نمود؛ ثالثاً صدور رأی در بخشی از موضوع، تا زمانی که مدت داورى باقی باشد، سمت داور را نسبت به باقی مانده اختلاف زایل نمی‌کند و داور می‌تواند رأی خود را در این قسمت نیز صادر کند اما رأی جدید نمی‌تواند

با رأی سابق معارض باشد زیرا داور نسبت به آن بخش از رأی، مشمول قاعده فراغ می‌باشد؛ رابعاً اگر بین آرای داور تعارض باشد یا بخشی از آن ابطال گردد، بحث از تسری رأی باطل شده نسبت به بخش‌های دیگر مطرح می‌شود که در ادامه و با عنوان معینی مطرح خواهد شد.

- تکمیل رأی

قانونگذار در قانون آئین دادرسی مدنی برخلاف قانون داوری تجاری بین‌المللی به صدور رأی تکمیلی و تفسیر رأی اشاره‌ای نکرده است. برعکس، در قانون داوری تجاری بین‌المللی برابر بند ۲ ماده (۳۲) هریک از طرفین می‌تواند ظرف ۳۰ روز از تاریخ دریافت رأی درخواست کند که داور نسبت به ادعاهایی که اقامه کرده ولی در رأی داور مسکوت مانده است رأی تکمیلی صادر نماید. اساساً، در فرض صدور رأی تکمیلی داور به وظیفه و مأموریت خود مبنی بر رسیدگی و حل و فصل اختلاف عمل نکرده است. اقدام داوران در صدور رأی تکمیلی مشروط به تشخیص درخواست متقاضی است مشروط بر اینکه اتخاذ تصمیم در موضوع مربوطه نیازمند مستندات و مدارک اضافی و استماع جلسه نباشد.

اختیار داور در صدور رأی تکمیلی محدود به موضوعاتی است که به مرجع داوری ارائه شده اما در رأی داوری مورد اشاره قرار نگرفته است؛ بنابراین، داور نمی‌تواند در صدور رأی تکمیلی مطالب جدیدی بر مفاد رأی صادره قبلی بیافزاید. رأی تکمیلی دارای همان اعتبار رأی داوری است (معزی، ۱۳۸۷: ۴۷۱).

۳ اثر اعلامی رأی داور

سومین اثری که بر رأی داور مترتب است، اثر اعلامی آن می‌باشد. به این معنا که احکام داوری عموماً حاکی از وجود حقی هستند، داور یا داوران حقی را که پیش از صدور حکم مشخص نبود و طرفین در دعوا خود مطرح کرده‌اند، احراز کرده و آن را اعلام می‌نمایند. در واقع رأی داور، حق طرفین را تسویه کرده است نه اینکه حق جدیدی به آن داده باشد. به دیگر سخن، داور بیان حق می‌کند، نه ایجاد حق و بالنتیجه رأی داور در ماقبل خود اثر می‌نماید؛ یعنی از تاریخ صدور حکم و معمولاً پیش از آن، زمان استحقاق محکوم‌له ایجاد می‌شود. بعنوان مثال، شخصی با اقامه دعوا علیه دیگری مدعی می‌شود که خوانده باغ وی را غصب کرده و درخواست تخلیه و پرداخت اجرت‌المثل از تاریخ غصب تا روز تخلیه را می‌نماید که با ارجاع امر به داوری، داور یا داوران پس از رسیدگی و احراز استحقاق خواهان، خوانده را محکوم به تخلیه و پرداخت اجرت‌المثل می‌نمایند.

گاهی اوقات، احکام داوری اثر ایجاد می‌دارند که از روز صدور حکم به وجود می‌آید مانند حکم تقسیم. تفاوت احکام موجد حق با احکام کاشف حق آن است که احکام موجد حق اعتبار مطلق دارند یعنی مفاد آن برای

همه معتبر است در صورتی که احکام کاشف حق، اثر نسبی یعنی تنها نسبت به اصحاب دعوا و قائم‌مقام قانونی آنان، معتبر می‌باشند (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۶۳).

احکام موجد حق که از سوی داور یا داوران صادر می‌شوند چنانچه مخالف با قوانین موجد حق باشند یعنی قوانینی که مربوط به حقوق مادی یا ماهوی است، فاقد اعتبار است. بعنوان مثال در تقسیم ترکه سهم دختر را برخلاف قانون مدنی و اصول و موازین شرعی که نصف سهم پسر است (الذکر مثل حظ الانثیین) مساوی و یا بالعکس منظور دارند که برخلاف قسمت اخیر ماده (۹۰۷) قانون مدنی است که مقرر می‌دارد:

«اگر اولاد متعدد باشند و بعضی از آنها پسر و بعضی دختر، پسر دو برابر دختر می‌برد».

بنابراین رأی دآوری که مغایر با این قانون که از قوانین آمره و مرتبط با نظم عمومی است صادر شده باشد، طبعاً قابلیت اعمال و اجرا ندارد و باطل و کان لم یکن تلقی می‌شود.

۲-۲- اعتراض به رأی داور

۱) موارد اعتراض به رأی داور علت بطلان آن

چنانچه در مبحث راجع به شرایط رأی داور اشاره شد، رأی و نظریه داور یا داوران باید واجد شرایطی باشند تا معتبر و قابلیت اجرایی داشته باشد وگرنه فاقد اثر قانونی و در واقع باطل و کان لم یکن تلقی می‌شود. ماده (۴۸۹) ق.آ.د.م موارد ذیل‌الذکر را از مصادیق آراء باطله اعلام که قابلیت اجرایی نداشته که عبارتند از:

۱۲۶

- رأی صادره، مخالف با قوانین موجد حق باشد

در خصوص قوانین موجد حق در بحث شرایط رأی داور اشاراتی رفت که توضیح بیشتر در این خصوص ضروری می‌نماید که ذیلاً به آن می‌پردازیم. اصطلاح قوانین ماهوی در مقابل قوانین شکلی است و منظور از قوانین ماهوی یا مادی، قوانینی است که راساً حقوقی را برای مردم پیش‌بینی می‌کند و در واقع در ماهیت حقوق در زمینه‌های مختلف قواعدی را متضمن می‌باشد مانند قانون مدنی و تجارت و جزا، حال آنکه «قوانین شکلی راساً برای مردم حقوقی را پیش‌بینی نمی‌کند بلکه شرایط حفظ و حمایت و اجرای حق را بیان می‌نماید؛ به دیگر سخن این قواعد مادی و ماهوی نبوده بلکه شکلی و صوری می‌باشد که فرد اجلی آن، آئین دادرسی مدنی است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۲). گاهی قواعد آئین دادرسی مدنی نیز متضمن مطالبی است که جزء قوانین ماهوی است مانند ماده (۵۲۲) ق.آ.د.م (ماده ۷۱۹ ق.ق) در خصوص خسارت تأخیر تأدیه.

علت اشاره قانونگذار به قوانین موجد حق در بند نخست ماده (۴۸۹) آ.د.م. و عدم توجه به قوانین صوری و تشریفاتی این بوده است که وفق صریح ماده (۴۷۷) ق.آ.د.م داور یا داوران در رسیدگی و رأی، تابع مقررات قانون آئین دادرسی نیستند، مگر اینکه قانون آمره باشد که نمونه اشاره شده از مصادیق قانون آمره محسوب که از سوی داور یا داوران لازم‌الاتباع است و در صورت مخالفت موجب بطلان رأی خواهد بود.

اگر داور معامله‌ای را که وسیله شخص محجوری انجام گرفته، برخلاف ماده (۲۱۲) ق.م.صیح بداند یا رأی بر استرداد مبلغی بابت اجاره بهای محلی، صادر نماید که اجاره آن نامشروع بوده (ماده ۲۱۷ ق.م.) یا برخلاف قواعد ارث رأی صادر نماید و امثال ذلک، نظر به آمره و موجد حق بودن قواعد مربوط به امور مدنی، رأی داور باطل و کان لم یکن می‌باشد.

– داور نسبت به مطالبی که موضوع داوری نبوده و خارج از حدود اختیار خود رأی صادر کرده است صدور رأی در موضوع داوری صادر شده و معتبر و لازم‌الاجرا است. در اینباره رأی فرجامی شماره ۱۵۱۱ مورخ ۱۳۲۷/۰۹/۲۷ شعبه سوم تصریح دارد: «نظر به قسمت اخیر ماده (۶۶۵) ق.آ.د.م (بند ۲ و ۳ ماده ۴۸۹ ق.فعلی) در صورتی که داور خارج از اختیار خود رأی داده باشد، فقط آن قسمتی که خارج از حدود اختیار او بوده باطل می‌شود.» «بنابراین بی‌تأثیر بودن رأی داور نسبت به اشخاص ثالث که وارد در دعوا بوده‌اند، موجب ابطال رأی نسبت به طرفین دعوا که به تراضی اختلاف را به داوری با اختیار در صلح، رجوع نموده‌اند نخواهد بود» (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۴۲۱).

– رأی داور یا داوران پس از انقضاء مدت داوری صادر و تسلیم شده باشد داور یا داوران مکلفند ظرف مهلت مقرر در قرارداد داوری و یا در صورت سکوت، ظرف سه ماه از تاریخ قبولی، رأی خود را درخصوص موضوع داوری صادر و برای ابلاغ به دفتر دادگاه ارجاع‌کننده به داوری یا دادگاه صلاحیت‌دار تسلیم و رسید دریافت نمایند و گرنه به صراحت بند ۴ ماده (۴۸۹) ق.آ.د.م رأی صادره فاقد اعتبار محسوب است.

– رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و آراء اعتبار قانونی است، مخالف باشد با توجه به صراحت بند مزبور از ماده (۴۸۹) ق.آ.د.م توضیح این نکته لازم است که اگر رأی داور با آنچه که در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و به جهتی از جهات قانونی از اعتبار نیفتاده است، مخالف باشد، آن رأی باطل و غیرقابل اجراست، اما اگر پس از صدور رأی داور سند مالکیتی مخالف با آن صادر شود، ذی‌نفع باید اصلاح سند را از ثبت بخواهد و رأی داور قابل اعتراض نمی‌باشد (زرعت، ۱۳۹۰: ۸۳).

– رأی به وسیله داورانی صادر شده که مجاز به صدور رأی نبوده‌اند

وفق ماده (۴۶۶) ق.آ.د.م اشخاص که فاقد اهلیت قانونی باشند و اشخاصی که به موجب حکم قطعی دادگاه و یا در اثر آن از داوری محروم شده‌اند، حق حکمیت و داوری ندارند از این‌رو رأی صادره از ناحیه اشخاص مذکور هرچند با تراضی طرفین اختلاف نیز باشد باطل و فاقد قابلیت اجرایی است.

– قرارداد رجوع به داوری بی‌اعتبار بوده باشد

پس از صدور رأی کاشف به عمل آید که قرارداد رجوع به داوری بی‌اعتبار بوده است در این صورت چون داور یا داوران اصلاً اختیار رسیدگی به موردی را نداشته‌اند، رأی صادره نیز کان لم یکن تلقی و رسیدگی به موضوع اختلاف در صلاحیت دادگاه خواهد بود. مانند ارجاع به داوری در خصوص دعوا ورشکستگی یا اصل نکاح و فسخ آن و طلاق و نسب چون افراد با قبول داوری، رفع اختلافات و منازعات خود را به حکمیت داور یا داوران واگذار می‌نمایند، از صدور رأی داور یا تراضی و توافق همدیگر می‌توانند رأی داور را ملغی‌الاثرا اعلام نمایند. در واقع همان اراده‌ای که به داور یا داوران اختیار صدور رأی داده می‌تواند با تراضی و توافق رأی داور را به اتفاق بطور کلی و یا قسمتی از آن را رد کنند که به صراحت ماده (۴۸۶) ق.آ.د.م آن رأی در قسمت مردود بلاثر خواهد بود.

مقنن در ماده (۴۹۰) ق.آ.د.م به هر یک از طرفین اجازه داده است در صورت تحقق موجبی از موجبات مصرحه در (۴۸۹) ق.آ.د.م مبادرت به اعلام اعتراض برای ابطال رأی داور نماید که در گفتار آتی به شرح آن خواهیم پرداخت.

۲) آثار اعتراض به رأی داور و آئین و آثار آن

امکان صدور رأی غیابی از طرف داور نه در قانون پیش‌بینی شده است و نه با محدود بودن مهلت داوری می‌توانست پیش‌بینی شود؛ زیرا لازمه صدور رأی غیابی، امکان رسیدگی داور به اعتراض به رأی غیابی است و حال آنکه با صدور رأی، مأموریت داور تمام می‌شود و دیگر اختیار رسیدگی به اعتراض به آن را ندارد. دادگاه هم در چنین موردی، قانوناً حق رسیدگی به واخواهی را ندارد؛ زیرا اعتراض به رأی داور با عنوان شکایت و بطلان در ماده (۶۷۶) ق.آ.د.م سابق و (۴۹۰) ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹ آمده است نه پژوهش‌خواهی و غیره.

از سوی دیگر ارجاع امر اختلافی به داوری برای فرار از تشریفات و مقررات دادرسی در دادگاه از جمله چند مرحله‌ای بودن دادرسی می‌باشد. بنابراین اگر قرار باشد رسیدگی داور نیز همان مراحل را طی نماید نه تنها از فواید داوری عدول شده است بلکه از وثایق دادگستری نیز اصحاب دعوا محروم گردیده‌اند. اعتراض به رأی داور فقط در قالب شکایت بطلان رأی به محکمه صالحه تقدیم می‌شود که ذیلاً به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

– مرجع ذی صلاح جهت ابطال رأی داور

با انعقاد قرارداد داوری و تعیین و معرفی داوران از سوی طرفین اختلاف، رسیدگی داور یا داوران شروع و نهایتاً منتهی به صدور رأی خواهد شد. مقنن شرایطی را برای رسیدگی و صدور رأی داور یا داوران احصاء نموده است که در صورت عدم رعایت این شرایط، رأی داور اساساً باطل و غیرقابل اجراست. لکن باتوجه به طی مراحل مختلف داوری و صدور رأی و با عنایت به سلب صلاحیت ذاتی از دادگاه صالحه برای رسیدگی به موضوع، یک وضعیت حقوقی با آثار فراوانی به وجود آمده است که زوال آن نیز می‌بایست از مجرای قانونی و یا رعایت موازین و مقررات انجام پذیرد. این مرجع به صراحت ماده (۴۹۰) ق.آ.د.م دادگاه‌ها هستند. چنانچه دعوا از دادگاه به داوری احاله شده باشد، معترض، اعتراض خود را به دادگاه ارجاع‌کننده، تسلیم می‌نماید. اگر دعوا مستقیماً به داوری ارجاع شده باشد، معترض درخواست خود را به دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تقدیم می‌نماید.

– مهلت اعتراض، نحوه اعتراض و هزینه دادرسی

مقنن در ماده (۴۹۰) ق.آ.د.م تصریح کرده است: «هریک از طرفین می‌توانند ظرف بیست روز بعد از ابلاغ رأی داور از دادگاهی که دعوا را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، حکم به بطلان رأی داور را بخواهد. در این صورت دادگاه مکلف است به درخواست، رسیدگی کرده، هرگاه رأی از موارد مذکور در ماده فوق باشد حکم به بطلان آن دهد و تا رسیدگی به اصل دعوا و قطعی شدن حکم به ۱۲۹ بطلان، رأی داور متوقف می‌ماند».

در ماده مزبور مکرراً نحوه اعتراض با عنوان درخواست مطرح شده است لیکن برابر رویه متداول، اعتراض به وسیله دادخواست رسمی انجام می‌گیرد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۵۸). برابر نظریه شماره ۷/۱۶۱ مورخ ۱۳۷۲/۰۱/۲۵ اداره حقوقی قوه قضائیه «دعوی ابطال رأی داور، غیرمالی است».

سؤال: خواهان تقاضای ابطال رأی داور را نموده است آیا مشارالیه می‌بایست برمبنای الباقی ثمن قرارداد تمبر ابطال و الصاق نماید یا نسبت به آنچه که داور رأی صادر نموده یا آنچه که در درخواست تقویم شده است؟ در پاسخ اداره حقوقی اعلام داشته است «مستتبط از مقررات باب هشتم از قانون آئین دادرسی مدنی و در نظر گرفتن ماده (۶۶۶) (ق.ق) (ماده ۴۹۰ ق.فعلی) آن است که دعوا ابطال رأی داور غیرمالی است. بنابراین هزینه دادرسی هم براساس مقررات راجع به دعاوی غیرمالی دریافت می‌گردد» (شهری، ۱۳۸۸: ۳۵).

مهلت اعتراض به رأی داور برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ خواهد بود و چنانچه اشخاص اعم از اینکه مقیم داخل یا خارج از کشور باشند و دارای عذر موجه به شرح مندرج در ماده (۳۰۶) این قانون باشند در این صورت مهلت مقرر پس از رفع عذر احتساب خواهد شد (تبصره ماده (۴۹۰) ق.آ.د.م).

در صورتی که اعتراض به رأی داور خارج از مهلت ۲۰ روز مذکور در ماده (۴۹۰) ق.آ.د.م یا دو ماده وفق تبصره ذیل آن باشد، دادگاه قرار رد درخواست را صادر خواهد کرد. این قرار قطعی و غیر قابل تجدیدنظر است. بنابراین ضمانت اجرای عدم اقدام در موعد مذکور، رد درخواست اعتراض از سوی دادگاه است که این امر قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ زیرا رأی داور که طبق ماده (۴۸۹) ق.آ.د.م اساساً باطل و غیر قابل اجراست، چگونه می‌تواند در صورت عدم اعتراض ظرف مهلت تعیین شده، قابلیت اجرایی پیدا نماید. برخی معتقدند دادگاه وسیله‌ای است برای ابلاغ و اجرای رأی داور، رسیدگی به رأی باتوجه به مواد قانون تنها بر اثر اعتراض طرفین شروع می‌شود و غالباً دادگاه‌ها هم به همین نحو عمل می‌کنند. راساً وارد ماهیت رأی داور نمی‌شوند و تنها دستور اجرای آن را می‌دهند.

در مقابل گروهی معتقدند که شأن دادگاه بالاتر از آن است که فقط مجری حکم باشد. دادگاه باید مواردی که رأی داور اساساً باطل و غیر قابل اجرا می‌باشد، بررسی نموده و دستور اجرای آن را ندهد و حتی اگر اعتراض هم نرسیده باشد، ایشان معتقدند که وقتی موضوع اعتراض جنبه عمومی داشته باشد، یعنی رأی داور اساساً باطل و غیر قابل اجرا باشد، اعتراض مهلت ندارد و هر وقت یکی از طرفین درخواست کند یا خود دادرس متوجه شود، فوراً جلو عملیات اجرایی گرفته خواهد شد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۴۳۰).

برخی نیز معتقدند؛ هیچ‌یک از دو نظر فوق بطور مطلق پذیرفتنی نیست، بلکه باید راه میانه را پذیرفت و اینکه موارد مخدوش بودن رأی داور دو گونه است؛ برخی موارد در حدی است که اساساً رأی باطل است و نباید اجرا کرد مثل مخالفت با قوانین موجد حق اما برخی موارد هست که دادگاه بدون اعتراض طرف مقابل نباید معترض رأی شود مانند موردی که رأی داور خارج از موعد صادر شده باشد؛ زیرا این موارد پیش از آنکه به نظم عمومی ارتباط پیدا نمایند با حقوق اصحاب دعوا مرتبط است. فلذا اگر طرف دعوا محکوم‌علیه یا محکوم‌له حقی برابر خود قائلند باید اعتراض نمایند و عدم اعتراض به منزله قبول رأی داور است و دادگاه نباید معترض چنین رأیی شود (مدنی، ۱۳۷۲: ۶۹۰).

نظریات و ایرادات مطروحه در خصوص ماده (۴۹۰) ق.آ.د.م سبب شده است تا برخی معتقد باشند؛ دادگاه قبل از صدور اجرائیه پایه ضمن بررسی رأی داور در صورت وجود یکی از جهات مندرج در ماده (۴۸۹) ق.آ.د.م و مواردی که اساساً داور حق رسیدگی و اظهار نظر ندارد نسبت به صدور قرار رد درخواست اجرائیه به لحاظ باطل بودن رأی داور اقدام کند (محمدزاده، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

از یک طرف دادگاه نمی‌تواند راساً به رأی داور اعتراض نماید و آن را باطل کند و این امر باید توسط ذی‌نفع تقاضا شود و از سوی دیگر دعوا را تا ابد نمی‌توان مفتوح نگه داشت و بایستی سرانجام آن مشخص گردد. به نظر می‌رسد محدود نمودن بررسی مجدد حکم تا زمان صدور اجرائیه و تکلیف دادگاه به بازنگری مجدد آن در هنگام صدور اجرائیه، پیشنهادی منطقی و منطبق با عدالت و انصاف باشد، لکن در خصوص آرای که در

واقع باطل بوده و نسبت به آن درخواست صدور اجرائیه نشده و محکوم‌علیه طوعاً حکم را اجرا نموده است. کماکان این اشکال باقی می‌ماند و رأی باطل اجرا می‌شود. از این رو می‌توان این ایراد را مرتفع نمود.

– نحوه رسیدگی و آثار ابطال رأی داور

دادخواست اعتراض به رأی داور به دادگاهی تقدیم می‌شود که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد و دادگاه به این اعتراض رسیدگی نموده و هرگاه طبق قانون رأی داوری باطل باشد، حکم به بطلان آن صادر می‌کند. این حکم از نظر قابلیت تجدیدنظر تابع قواعد کلی احکام دادگاه‌ها است. اگر دادگاه درخواست بطلان را وارد ندانست، قرار رد آن را صادر می‌کند و این قرار مانند همه قرارهای نهایی قابل تجدیدنظر است. در هر صورت پس از صدور رأی دادگاه تا قطعیت آن رسیدگی به دعوا متوقف خواهد بود؛ نکته قابل توجه آنکه اگر دعوا قبلاً در دادگاه مطرح رسیدگی بوده و از طریق دادگاه به داوری ارجاع شده باشد معترض اعتراض خود را در دادگاه به عمل می‌آورد و نیازی به تسلیم دادخواست ندارد. تنها در مواردی که دعوا بدواً و بدون طرح در دادگاه به داوری ارجاع شده باشد، اعتراض به رأی محتاج به تسلیم دادخواست است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۴۰۱-۴۰۲).

چنانچه حکم داور در نتیجه اعتراض باطل گردد در این صورت اگر ارجاع به داوری از طریق دادگاه نبوده و توسط طرفین صورت گرفته باشد پس از اعلام بطلان رأی داور، رسیدگی به دعوا در دادگاه و با تقدیم دادخواست به عمل خواهد آمد. چنانچه ارجاع به داوری، از طریق دادگاه به عمل آمده باشد در این صورت همان دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری صالح به رسیدگی به اصل دعوا خواهد بود لیکن رسیدگی تا قطعی شدن حکم بطلان رأی داور متوقف می‌ماند. مثلاً فرض کنیم دعوی در دادگاه (الف) تحت رسیدگی است و از طریق این دادگاه به داوری ارجاع می‌شود حال اگر به رأی داوری اعتراض شده و رأی داور باطل گردد، باز هم دادگاه (الف) صالح به رسیدگی نسبت به اصل دعوا خواهد بود اما رسیدگی تا قطعی شدن حکم بطلان رأی داور متوقف خواهد ماند (ماده (۴۹۱) ق.آ.د.م تبصره ذیل آن).

نکته قابل توجه درخصوص اعتراض به رأی داور آن است که «وفق صراحت ماده (۴۹۳) ق.آ.د.م اعتراض به رأی داور مانع اجرای آن نمی‌باشد مگر آنکه دلایل اعتراض قوی باشد که در این صورت دادگاه قرار توقف و منع اجرای آن را تا پایان رسیدگی به اعتراض و صدور حکم قطعی صادر می‌نماید و در صورت اقتضا تأمین مناسب نیز از معترض اخذ خواهد شد. این امر مؤید آن است که رأی داور، حضوری و قطعی و لازم‌الاجراست و مراحل رسیدگی دادگاه‌ها در آن مدخلیتی ندارند و به همین جهت اعتراض به رأی داور در حقوق ایران تحت عنوان شکایت آمده است نه پژوهش‌خواهی (واحدی، ۱۳۷۲: ۱۵۲).

نتیجه‌گیری

آرای داوری دارای آثار مختلفی هستند که از جمله آنها می‌توان به اعتبار قضیه محکوم بها، داوری و قاعده فراغ دادرسی، اثر اعلامی رأی داوری اشاره کرد. رأی داوری به معنای یک رأی نهایی است که همه موضوعات مورد ارجاع به مرجع داوری را حل و فصل می‌کند و این فیصله دعوی و گذاردن نقطه پایان بر آن از نتایج امر مختوم است. از قاعده فراغ دادرسی به این معنا رهنمون می‌شویم که هرچند داور با صدور رأی، از رسیدگی به دعوا فارغ می‌شود و حق رسیدگی مجدد به دعوا را ندارد اما استثنائاً در مواردی قانون اجازه داده است که داور پس از صدور رأی در آن دخل و تصرف کند چه در غیر این صورت تجدیدنظر در حکم سبب اطاله کار و ورود خسارت به اصحاب دعوا خواهد شد. این استثناءها عبارتند از تصحیح رأی، تفسیر رأی، تکمیل رأی و تجزیه رأی. اثر اعلامی رأی داوری نیز به این معنا است که احکام داوری عموماً حاکی از وجود حقی هستند و داور یا داوران حقی را که پیش از صدور حکم مشخص نبود و طرفین در دعوا خود مطرح کرده‌اند، احراز کرده و آن را اعلام می‌نمایند. در واقع رأی داور، حق طرفین را تسویه کرده است نه اینکه حق جدیدی به آن داده باشد. به دیگر سخن، داور بیان حق می‌کند، نه ایجاد حق و بالنتیجه رأی داور در ماقبل خود اثر می‌نماید؛ یعنی از تاریخ صدور حکم و معمولاً پیش از آن، زمان استحقاق محکوم‌له ایجاد می‌شود.

در مورد اعتراض به رأی داوری نیز بایستی گفت که رأی و نظریه داور یا داوران باید واجد شرایطی باشند تا ۱۳۲ معتبر و قابلیت اجرایی داشته باشد وگرنه فاقد اثر قانونی و در واقع باطل و کان لم یکن تلقی می‌شود. علل اعتراض به رأی داوری متفاوت می‌باشد که از جمله دلایل آن می‌توان به این موارد اشاره کرد: رأی صادره، مخالف با قوانین موجد حق باشد؛ داور نسبت به مطالبی که موضوع داوری نبوده و خارج از حدود اختیار خود رأی صادر کرده باشد؛ رأی داور یا داوران پس از انقضاء مدت داوری صادر و تسلیم شده باشد؛ رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و آراء اعتبار قانونی است، مخالف باشد؛ رأی به وسیله داورانی صادر شده که مجاز به صدور رأی نبوده‌اند؛ قرارداد رجوع به داوری بی‌اعتبار بوده باشد. نهایتاً باید گفت که چنانچه حکم داور در نتیجه اعتراض باطل گردد در این صورت اگر ارجاع به داوری از طریق دادگاه نبوده و توسط طرفین صورت گرفته باشد پس از اعلام بطلان رأی داور، رسیدگی به دعوا در دادگاه و با تقدیم دادخواست به عمل خواهد آمد. چنانچه ارجاع به داوری، از طریق دادگاه به عمل آمده باشد در این صورت همان دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری صالح به رسیدگی به اصل دعوا خواهد بود لیکن رسیدگی تا قطعی شدن حکم بطلان رأی داور متوقف می‌ماند.

فهرست منابع

- ۱- امامی، سید حسن (۱۳۷۴)، حقوق مدنی، ج ۲، چ ۱۱، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
- ۲- امیر معزی، احمد (۱۳۸۷)، داوری بین‌المللی در دعاوی بازرگانی، تهران: نشر دادگستر.
- ۳- درویشی هویدا، یوسف (۱۳۹۳)، شیوه‌های جایگزین حل و فصل اختلاف، چ ۲، تهران: نشر میزان.
- ۴- دوپویی، رنه ژان و دیگران (۱۳۷۹)، یک رأی داوری و دو نقد، ترجمه: مرتضی کلانتریان، چ ۱، تهران: انتشارات آگاه.
- ۵- رنه، داوید (۱۳۷۵)، مفهوم و نقش داوری در بازرگانی بین‌المللی، ترجمه: سید حسین صفایی، تهران: نشر میزان.
- ۶- زراعت، عباس (۱۳۹۰)، شرحی بر قانون آئین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات اندیشه‌های حقوقی.
- ۷- شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، آئین دادرسی مدنی، ج ۱، تهران: نشر میزان.
- ۸- شهری، غلامرضا و خرازی، صمد (۱۳۸۸)، مجموعه نظرهای مشورتی از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۰، تهران: انتشارات روزنامه رسمی.
- ۹- صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۷۹)، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران: موسسه جهاد دانشگاهی.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳)، اعتبار امر قضاوت شده، تهران: انتشارات کانون وکلای دادگستری مرکز.
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، حقوق مدنی: عقود معین: (مشارکت‌ها - صلح)، ج ۲، چ ۴، تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۱۲- لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۶)، ترمینولوژی حقوقی، چ ۸، تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۱۳- مافی، همایون و روشنایی، ریحانه (۱۳۹۴)، «آثار رأی داوری»، فصلنامه فقه و تاریخ تمدن، ش ۴۶.
- ۱۴- محبی، محسن (۱۳۷۵)، «نقش وکلای دادگستری در تشویق سازش و داوری»، مجله کانون وکلای، ش ۱۴۶.
- ۱۵- محمدزاده اصل، حیدر (۱۳۷۹)، داوری در حقوق ایران، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۱۶- مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۲)، آئین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- ۱۷- موحد، محمدعلی (۱۳۸۹)، درس‌هایی از داوری‌های نفتی، تهران: نشر کارنامه.
- ۱۸- واحدی، جواد (۱۳۷۲)، «ابلاغ رأی داور»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۳۰.
- ۱۹- واحدی، قدرت‌اله (۱۳۸۶)، آئین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران: نشر میزان.